

مجمع الجزایر ایران و داستان یکی بود یکی نبود؟!

ابراهیم فرشی

قصه‌ها و داستانها با یکی بود یکی نبود شروع می‌شوند، اما داستان ما با اولین کنگره شعر و ادب حکومت اسلامی آغاز می‌شود.

در اولین کنگره شعر و ادب ج.ا.ا. در سال 1360 در تالار رودکی، "حجازی، فدائی، محمد خامنه‌ای" اعضای کمیسیون ارشاد اسلامی مجلس، علی معلم، عبدالکریم سروش و کسان دیگر، فردوسی، حافظ و خیام را به چوب تکفیر بستند. این مجموعه با دستاویز قرار دادن اشعار نصرت رحمانی که به زعم آنها خارج از نزاکت دینی بود، نیما و شعر نو را تاخته کردند. آنها شهریار شعر فارسی و سراینده منظومه "حیدربابیه سلام" را در هم شکسته، به نمایش کنگره گذاشتند و بجای شهریاران، شاعر فلانژ پاسدار¹ را بعنوان سنبل شاعران انقلاب اسلامی، به حاضران در کنگره تحمیل کردند و این آغازی بود، بر پایان دگراندیشی و دگرنویسی که در ادامه به کشتار، زندان و شکنجه نخبگان انجامید!

جان بدربردگان و مهاجران مقیم در اروپا، برای حفظ آنچه در ایران مورد هجوم قرار گرفته بود، بنیاد و فرهنگده راه انداختند، از آنجمله بنیاد فرهنگی محوی. در تاریخ 24 و 25 شهریور (15/16 سپتامبر 1990) در شهر کلن کنگره بزرگداشت شاهنامه ابولقاسم فردوسی در سالن دانشگاه کلن توسط این بنیاد برگزار شد.² استادان زبان و ادبیات فارسی عبدالجواد فلاطوری، دکتر محمد دبیر سیاق، دکتر محمد ترابی، دکتر ذبیح اله صفا، علی اکبر سعیدی سیرجانی، دکتر احمد تمیم داری، دکتر احسان یار شاطر، دکتر جلال متینی، دکتر جلال خالقی مطلق و کسان دیگر، در تمجید از شاهنامه و جایگاه آن در ایران، پاکستان، شبه قاره هند، چین و در مورد موضوعات مندرج در شاهنامه به سخن پرداختند. در کنگره تهران منولوگ اسلامی و در کنگره کلن منولوگ قوم گرایی حاکم بود.

قوم گرایان، شاهنامه را نوعی مانیفیست هویت ملی بشمار می‌آورند و رهبر فعلی ج.ا.ا. ایران هم اخیراً "شاهنامه را "پر از حکمت" و فردوسی را "انسانی برخوردار از معارف ناب دینی" ارزیابی کرده است. رئیس جمهور حکومت اسلامی هم، اکنون بر این باور است که فردوسی "مکتب پیامبر اسلام را نجات داده است" و "نقش مهمی در شکل‌گیری اندیشه ولایی در ایران داشت" است. رهبران فعلی جمهوری اسلامی و قوم‌گرایان بازتاب هویت "دینی/قومی" خود را در شاهنامه و فردوسی می‌بینند. امری که درست و منطبق بر هویت تاریخی اقوام ساکن در فلات ایران می‌باشد.

تقابل دین گرا و قوم گرا که بعد از تشکیل حکومت اسلامی به اوج خود رسید، ظاهراً اینک جای خود را به وحدت و برپایی مشترک کنگره‌ها داده است. گروه دوم اکنون در کنگره و سمینارهای جمهوری اسلامی ایران در داخل و خارج که به بزرگداشت فردوسی و دیگران اختصاص دارد، شرکت می‌کنند و اظهارات مشابه از هر دو طرف شنیده می‌شود، این پدیده به عرصه سیاست و رسانه‌ها هم کشیده شده و برخی از چپهای سابق هم در این پروسه مشارکت دارند، که میتوان آنها را چپهای قوم گرا تلقی کرد.

اگر جامعه امروز ایران منقلب نمی‌بود، چه بسا دو کنگره تهران و کلن در یک مسیر گام برمیداشتند. احساس مشترک بر بستر دین و قومیت در این سرزمین تاریخ هزاران ساله دارد، که بطور کامل در شاهنامه فردوسی انعکاس پیدا کرده است. وجود شاهنامه، دیوان حافظ، گلستان و بوستان و همنشینی صدها ساله این کتب با قرآن در خانه‌ها، پیوند تاریخی دین و قومیت در میان مردم و تسلط نخبگان "دینی/قومی" بر جامعه را بیش از پیش نمایان می‌کند.³ شاهنامه و فردوسی شیعه مسلک و قوم گرا، امروز هم محور هویت شمار زیادی از مردم فارس و حاکمان می‌باشد.

هویت نهفته در شاهنامه و دیگر آثار نثر و نظم فارسی، یک هویت و آنهم هویت فارس را انعکاس می‌دهند. هیچ آذربایجانی، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن هویت خود را در شاهنامه و آثار مشابه جستجو نمی‌کند. تعمیم این هویت به همه مردمان این سرزمین نادرست و غیر واقعی است. اظهارات اخیر خامنه‌ای و احمدی نژاد هم از طرفی پیام آنتی به آن طیفی است که هویت خود را بر دو وجه فارس/شیعه استوار می‌کنند و از طرف دیگر خط کشی کامل با آن مردمانی است، که چنین هویتی ندارند.

آنانکه در کنگره تهران در برابر هم قرار داشتند هر دو از یک ریشه و تیره بودند و فرهنگ، آئین و اندیشه قومی و دینی یکسان داشتند. دین اندیشی و تیره‌گرایی دو خصلت برجسته مردمان این خطه اعم از آذری،

عرب، کرد، بلوچ، فارس و دیگران بوده که مسیر نامشابهی را طی کرده‌اند و هیچگاه ملتی آمیخته نبوده‌اند. تمام کتیبه‌های بجا مانده "همه‌گونه" بودن و نه "همگون" بودن را در این سرزمین بازتاب می‌دهند.

در ترکیه با حذف همه‌گونه بودن، نژادپرستی دست بالا را پیدا کرد. "ملت من ستاره است، می درخشد/او مال من است، ملت من است(سرود ملی ترکیه)". در مدارس ترکیه که بیش از 13 ملت غیر ترک در آن پرورش می‌یابند، هر روز این سرود خوانده می‌شود" بیز تورک دونیایه دیر/یک ترک به جهان می‌ارزد"

اصرار بر حذف "گونه"ها جز دیکتاتوری، سرکوب و جنگ حاصلی در بر نخواهد داشت. در ایران هم در عرصه ادبیات، سیاست و حکومت با برتری طلبی و دیگری ستیزی روبرو بوده و هستیم. "چو ایران نباشد تن من مباد / بر این بوم و بر زنده یک تن مباد!!" چه کسانی خود را در این شعر بازمی‌یابند؟

"ز شیر شتر خوردن و سوسمار/ عرب را به جایی رسیده است کار- که تاج کیانی کند آرزو/ تفو بر تو ای چرخ گردون تفو!!" این شعر را هرکسی سروده باشد، بغیر از خود، کسان دیگر را شایسته داشتن کیان نمی‌داند و این تفکر بجز سرکوب دیگران به چیز دیگری نمی‌اندیشد. تحمل نکردن جمهوری گیلان، آذربایجان، کردستان و سرکوب سی و سه ساله اخیر، تفو بر دیگران بوده! در ایران تفو بر دیگران نوعی فرهنگ است!

در این سرزمین بندرت با فریختگانی روبرو هستیم که تفکرات و فرهنگ غالب را به نقد کشیده باشند. اگر کسانی چون جمال زاده، هدایت، شاملو، دوستدار ناقد گوشه‌های از فرهنگ، باور و تاریخ این مملکت و مردم بوده باشند، چوب تکفیر بر سرشان فرود آمده و اگر غیر فارسها دانشان از بیعدالتی حاکمان و فرزانتگان و اندیشمندان درآمده باشد، با جزمگرایی، اتهام زدن روبرو شده‌اند. فرهنگی که هنوز هم حاکم است.

اسکندر، اعراب مسلمان، مغول و بسیاری دیگر بر این سرزمین و مردمان آن حکومت کردند! از این راه ایرانیان در وجه عمده فرهنگ استیلاگران را یا تحمل کردند یا آنرا از آن خود نمودند، 200 سال سکوت، طرد زرتشت، مانی و میترایا و پذیرش دین محمد، خود به نوعی فرهنگ و عادت بدل شده است. پذیرش فرهنگ خمینی هم از این مقوله است. خمینی و گروه او بر بستر کدام باور و فرهنگ و باتکیه بر کدام مردم، توانستند یکی از خشن ترین حکومت‌های تاریخ این سرزمین را برپا سازند؟ پیروان او چگونه موفق شدند 33 سال حکومت او را سرپا نگه دارند؟ راز قبضه حکومت و اپوزسیون توسط رهروان خمینی در چیست؟! آیا دست غیبی در کار است؟ کار کار انگلیسی‌ها و قیصر آلمان است؟! یا مشترکاتی میان دیکتاتوری و فرهنگ مردم وجود دارد؟

این دیکتاتوری یادگیری زبان عربی در مدارس را تحمیل می‌کند، پستهای اصلی حکومت ایران را به افراد شیعه عراقی و اگذار می‌کند، سرمایه‌های مردمان ایران را به دیگر کشورها می‌بخشد، در برابر این بخششها تدریس زبان مادری غیر فارسها ممنوع و غیر شیعه‌ها برای تصدی پست وزارت و ریاست جمهوری ناصالح تشخیص داده می‌شوند! در این سرزمین پذیرش معاهده‌های چالدران، گلستان و ترکمنچای قابل هضم است، اما اداره امور مناطق توسط خود مردم، شرکت آنها در بدست گرفتن سرنوشت خویش، قابل هضم نیست.

با آذری، کرد، بلوچ، عرب، افغان، تاجیک، ترکمن آنطرف مرزها کاری نداریم. اگر اینها هم آنطرف مرز می‌بودند، شامل قوانین بین الملل می‌شدند. حالا که مانده‌اند شامل قوانین ما می‌شوند. از یک تا پنج قرن پیش هیچ حکومتی، سیاستمداری، اندیشمند و فرهنگساز در فکر بازگرداندن سرزمین‌های بخشیده شده به دیگران نبوده و نیست!! کسی به مخیله‌اش خطور نمی‌کند مردمان عرب کناره‌های خلیج فارس و یا مردمان آذری، کرد، بلوچ، ترکمن آنطرف مرزها را جزو "ملت ایران" بخواند و یا بگوید "فارسی" زبان ملی مردمان جمهوری آذربایجان، ترکمنستان، تاجیکستان، افغانستان و اقلیم کردستان است، اما چون بخشی از این مردمان خواسته یا ناخواسته در زیر چتر سیاسی حکومت تهران باقی مانده‌اند، می‌بایست پیه دیکتاتوری و سرکوب و محرومیت را هم به تن خود بمالند!؟

اگر بطور دقیق و فارغ از سیاست بازی و تئوری بافی به عمق جامعه امروز ایران و بخصوص به خارج از ایران بنگریم حاصل این نوع سیاست، تفکر و فرهنگ را می‌بینیم. آذری، عرب، ترکمن، بلوچ و کردی که اکنون در غرب زندگی می‌کنند و تعداد آنها بالغ بر چند میلیون می‌شود، کلنی خود را ساخته‌اند و کمترین ارتباط را با سازمان، تشکیلات و موسسات فارسها دارند، امری که در مورد فارسها هم صادق است. شیرازه فکری، فرهنگی، زبانی و سیاسی " ایرانی بودن" به معنای عام و معمول آن از هم گسسته است. تنها

اموری که بصورت سراسری و عمومی باقی مانده است سیستم حکومتی، اداری و نظام متکی بر زور و وحشت و سرکوب است، امری که پایدار نخواهد ماند.

امروز هر کسی جای خود را پیدا کرده است. دیگر خبری از کانون نویسندگان، مراکز هنری، فرهنگی و سیاسی دهه چهل و پنجاه نیست. روزگاری بخشی از رهبری و بدنه سازمانهای سیاسی سراسری را غیر فارسیها تشکیل می دادند، امروز چنین نیست. چهره های فعال غیر فارس دیروز در عرصه فرهنگ و ادبیات فارسی، امروز هر کدام از راه زبان مادری خود فعال هستند. روند بازگشت به خویشتن خویش می تواند مثبت ارزیابی شود و شناسی برای درک متقابل تلقی گردد.

یکی شدن دوباره هویت "دینی/قومی" فارس و برگزاری کنگره های واحد اگر ضرورت باشد، برپایی کنگره مشترک "هویت" ها بر بستر دموکراسی و احقاق حقوق هم، می تواند ضرورت باشد. اگر چنین شود داستان ما چنین آغاز خواهد شد: "یکی هست، دیگران هم هستند....."

اردیبهشت امسال – آلمان

- ۱- فرد مذکور پاسداری بود از اورمیه.
- ۲- نویسنده خود در هر دو کنگره تهران و کلن شرکت داشت و در این رابطه مطلبی تحت عنوان "کنگره فردوسی و ملت ها" نوشت، که آنزمان در هفته نامه ای بنام "اکثریت" چاپ آلمان شماره ۳۲۳ مهرماه ۱۳۶۹ منتشر شد.
- ۳- انعکاس دین و قومیت در آثار ادبی غیر فارسی هم بازتاب گسترده داشته و این امر مختص فارسیها نیست. ادبیات بلوچ، کرد، آذری، عرب نیز مملو از تلفیق این دو باهم است، در آثار شاعران ملی آذری، کرد و ترکمن محمد فضولی، احمد خانی، مختومقلی فراغی این تلفیق بخوبی نمایان است. در آثار این شاعران که قرنهای پیش می زیسته اند، تحقیر دیگران و برتری طلبی دیده نمیشود اما باب مقایسه و انتقاد و گلایه از مردم خود دیده می شود.
- ۴- O benim milletimin yıldızdır, parlayacak
;O benimdir, o benim milletimindir ancak.
- ۵- در دو کتابی که در سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ به زبانی آلمان بنامهای "آلمانی ها و ایران" نوشته ماتئاس کونتسل (Matthias Küntzel - Die Deutschen und der Iran) و "سایه ارتش: سرویس های مخفی جهان اسلام" نوشته ویلهلم دیئل (Wilhelm Dietl Geheimdienste der islamischen Welt) اطلاعاتی در مورد اعلام جهاد سلطان عثمانی علیه روسیه و بریتانیا به درخواست (فرمان) ویلهلم دوم قیصر آلمان، که اولین جهاد سیاسی بشمار می آید و ارتباط سازمان اطلاعات و دستگاههای امنیتی آلمان با رهبران مذهبی از جمله آیت اللهها قبل از انقلاب مشروطه و بعد از آن آمده است.